**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه شصت و یکم\_ 7 بهمن 1399**

اگر مقنن دو دستور را صادر کند، که مکلف نتواند، به هر دو فی زمانٍ واحد عمل کند، بحث ترتب از دو نگاه قابل بررسی است، یکی ترتب از نگاه خود آمر و مقنِن، این که آیا آمر و مقنن می­تواند امر خودش را به نحو ترتبی بیان کند، یا نه.

سه وجه در مسأله بود:

1. صحت ترتب آمری مطلقا
2. عدم صحت ترتب آمری مطلقا
3. تفصیل بین مواردی که از نظر اهمیت متساوی هستند، فلا یصح الترتب و بین ما لو کان مصلحة احدهما اهم من الآخر فیصح الترتب.

این بحث ما در ترتب آمری بود.

[ترتب مأموری]

اما اساس بحث در تزاحم مربوط می شود به ترتب مأموری. اینجا باید بحث قصور قدرت را در مکلف بررسی کرد، ببینیم این که مکلف نمی تواند هر دو تکلیف را با یکدیگر انجام بدهد، این در مرحلۀ جعل تأثیر می کند، یا در مرحلۀ فعلیت حکم یا در مرحلۀ تنجز؟ باید این بحث مفصل مورد بحث قرار بگیرد.

اینجا مقدمتاً یک نکته­ایی را باید متذکر شد و آن این است که گاهی اوقات تحلیل یک مسأله نیازمند به بحث علمی است، اگر چه یک اجمالی از آن مسأله معلوم است، گاهی فرق بین دو امر، علی الاجمال معلوم است، اما در عین حال باید عمیق و دقیق به صورت علمی این فرق بررسی شود، در بحث تعارض و تزاحم، فرق اجمالی تعارض و تزاحم ذاتا و حکما واضح است، ذات تعارض با ذات تزاحم فرقش این است که ما در نتیجۀ این تفاوت، در تعارض سراغ مرجحاتی می رویم که دلالتا یا جهتاً، یا سنداً یکی از این دو کاشف را برای ما ترجیح دهد، امّا در باب تزاحم، به این کار داریم که منکشف، قوتش تا چه حد است، خطابا و ملاکا.

این فرق ذاتی که اجمالا روشن است، فرق از نظر حکم هم اجمالا می دانیم اگر متعارضین، متکافئین بودند، حکم تساقط است، در حالی که در باب تزاحم چیزی به نام تساقط، در فرض تکافئ نداریم.

توضیح مطلب این است که اگر به عرف دو دستور داده شود، «صل صلاة الجمعه، لا تصل صلاة الجمعه» دستور دوم: «صل و ازل النجاسة عن المسجد» عرف، عقلا مورد اول را یعنی «صل صلاة الجمعه با لا تصل صلاة الجمعه» این را از باب تعارض می شمرند، می گویند ببینید دلیلی که می گوید نماز جمعه واجب است رجحان دارد سندا، دلالتا یا رواتی که می گوید نماز جمعه حرام است، ترجیح دارد. اگر روایت و کاشف ترجیح داشت که هیچ، اگر نداشت در فرض تکافئ دو دلیل باید به تساقط روی آورد. اما در مورد «صل و ازل النجاسة عن المسجد» چون عقلاء می بینند که موارد زیادی هست که می توان هم به دستور نماز عمل کرد و هم به دستور ازالۀ نجاست عن المسجد، این دو جمله را، با «صل صلاة الجمعه»، «لا تصل صلاة الجمعه» فرق می گذارند در «صل و ازل النجاسة عن المسجد می گویند اگر در موردی نتوانستی بین هر دو جمع کنی، ببین ملاک کدام یک اقوی است، کدام یک نماز و ازالۀ نجاست اهم است به آن اخذ کن و در صورت تکافئ هم نمی گویند هر دو دستور ساقط است به نحوی یا به وجوب تخییری روی می آورند یا به نحو ترتب قضیه را حل می کنند، بالآخره قائل به تساقط نمی شوند، چون درگیری را در ذات دو دلیل نمی دانند.

این ها تا حدی بین عقلا علی نحو البساطه و الاجمال معلوم است ولی انّ من شأن علم الاصول تحلیل ارتکازات العقلائیة، ابرازها به صورة واضحة و سیاقتها، سیاقتا علمیةً محددة، لکی یمکن الاستفادة منها، به صورة اسهل و اکثر، علم اصول، اکتفا نمی کند به آن فرق اجمالی و سربسته­ایی که بین عقلاء دائر و رایج است، علم اصول دنبال ارائۀ قاعده و ضابطه است، علم اصول می خواهد فقیه هم به صورت روان تر و هم بیشتر از این ارتکازات عقلائیه بهره برداری کند، بهره برداری اسهل و اکثر از این ارتکازات عقلائیه ممکن نیست الّا به این که آن ارتکازات عقلائیه را زیر ذره بین دقت قرار بدهد به صورت واضح آنها را بررسی کند، و این ارتکازات را ضابطه مند، محدد، معیّن، داراری چهارجوب، تجزیه و تحلیل عمیق کند، لذا علماء اصول با عمق و توسعۀ بیشتری وارد بحث فارق علمی بین التعارض و التزاحم می شود، به صورتی که

**بما یظهر فیه بوضوح ما بلغه علم الاصول عند الامیه من تطور و عمق و توسع، کل ذالک نتیجة لفتح باب الاجتهاد عندهم.**

این که بحث های مفصلی راجع به فرق بین تعارض و تزاحم می کنند، این که اکتفا نمی­کنند به هما نفرق اجمالی سربستۀ در نزد عقلا، این که کنکاش در ارتکازات عقلا می کنند، این­ها باعث شده است اصول امامیه همان اصول اولیه نباشد، مقایسه کنید، اصول کنونی را با معالم الاصول، ای عدة الاصول، این باعث شده است، اصول امامیه هم تطور و تحول پیدا کند، هم عمیق شود، هم توسعه یابد، در نتیجۀ فتح باب اجتهاد عندهم، بنده بارها عرض کرده­ام، علم اصول در عین آن که به قوت خود به عمق خود با همین محدوده­ایی که الآن هست.

نتیجۀ زحمات شیخنا الانصاری، مرحوم آخوند، مرحوم نائینی، مرحوم عراقی، مرحوم اصفهانی و من تبعهم باید با همین صورت بلکه عمیق­تر پیگیری شود و حتی مسائلی که آنها­ یا مطرح نفرموده ­اند یا گذرا از آن رد شده اند، باید در علم اصول مفصل قرار بگیرد، مثلا همین بحث ارتکازات، سیر عقلا، عرف، عقل، مذاق شرع و قس علی هذا مسائلی است که لابد من البحث فیها فی علم الاصول. اگر کسی بگوید همان اصول در حد معالم ما را بس. این توجه به جایگاه اصول و جایگاه تفقه ندارد. حال برای این که فارق علمی دقیق بین تزاحم و تعارض روشن­ شود باید ببینیم اینکه در تزاحم نمی توانیم بین دو تکلیف جمع کنیم، این ریشۀ قصور قدرت ما تأثیرش در مرحلۀ جعل و انشاء است، یعنی اساسا دو حکمی که با یکدیگر تزاحم داشته باشند، اطلاقشان در مرحلۀ جعل و ان شاء باقی نمی ماند یا نه قصور در قدرت مؤثر در حکم در مرحلۀ فعیلت است، در مرحلۀ تحقق موضوع است، یعنی قصور قدرت باعث می­شود یکی از این دو موضوع محقق شود دون الآخر. یا بگوییم قصور قدرت تأثیر در حکم می­گذارد در مرحلۀ تنجز، آنجا که بحث از عقاب است فلا یتنجز الحکمان فی عرض واحد بل یکون ما هو الاهم، هو المنجز یا منجز مهمی به نام باء است علی تقدیر اهم را ترک کردن که الف باشد، این سه نظریه است، باید باز بشود، و این سه نظریه در باب فرق بین تزاحم و تعارض تفاوت خواهد داشت.

ایشان سه نظریه را مطرح می فرمایند و برای هر نظریه دو تقریب را بیان فرموده اند، اما نظریه و رأی اول تأثیر قصور القدرة فی مرحلة الجعل و الانشاء

تقریب اول از رای اول، محقق خراسانی، مرحوم آخوند و محقق عراقی، مرحوم آقا ضیاء در نیمی از این تقریب متفق هستند، در نیمی دیگر از یکدیگر جدا می­شوند.

اما آن­چه این دو عَلَم در آن متفق هستند این است که تکالیف شرعیه قطعا مشروط است به شرائط عامه­ایی از جمله قدرت، هم عقلا، و هم شرعا لا یکلف الله نفسا الا وسعها. این که متعلق تکلیف باید مقدور باشد، گسترۀ وسیعی دارد، اگر مولا بگوید در هوا پرواز کن، خب از اول من قدرت بر انجام ندارم، این دستور حکیمانه نیست از آن طرف اگر بگوید صل، ازل النجاسة عن المسجد، هر دو را از من بخواهد و من نتوانم جمع کنم بین امتثال این دو تکلیف، این باعث می شود، که در مرحلۀ جعل شما قصوری یافت کنید و آن را معالجه کنید.

**فالتکالیفان هنا مشروطان بالقدرة علی الامتثال** و چون قادر نیستند مولا اگر از من چنین چیزی بخواهد و اطلاق «صلِ» و اطلاق «ازل النجاسة عن المسجد:» بخواهد حتی انجا که قادر به جمع هر دو نیستم را شامل شود، این یعنی جعل ضدین برای من، این یعنی امر به ضدین به من، و هو محالٌ.

اگر مول بگوید، انقذ کل غریق و من الآن دو غریق در نظرم هست که قدرت بر انقاذ یکی را دارم، نمی شود، اطلاق أنقذ کل غریق جعل وجوب انقاذ برای من مطلق بوده باشد،

مثال دیگر اگر مولا گفت «انقذ کل غریق» «ادفع کل حریق» حال من یا باید الآن ادفاع حریق کنم یا انقاذ غریق کنم و قدرت بر هر دو ندارم و با بگویید مولا جعل کرده است وجوب این دو را با یکدیگر معا، این یعنی امر به ضدین معاً و هم محالٌ.

ان قلتَ اشکالی به محقق خراسانی و محقق عراقی شود که قال النائینی رحمه الله فرقٌ بینَ التضادِ الدائمی بین المتعلقی التکلیف و التضاد الاتفاقی، بین صل صلاة الجمعه، لا تصل صلاة الجمعه، تضاد تضاد دائمی است، اما بین صل با ازل النجاسة عن المسجد، تضاد، تضاد اتفاقی است، لا دائمی.

شما با این تحلیلتان فرقی بین این دو نوع تضاد نگذاشتید کانّه همچنان که مکلف قدرت بر صل و لا تصل را ندارد، قدرت بر صل و أزل النجاسة ار هم ندارد چرا ایها الخراسانی، ایها العراقی مثل مرحوم نائینی بین تضاد واقعی و تضاد اتفاقی فرقی نگذاشتید.

قلتُ دفاعا عن الخراسانی و العراقی، لا تأثیر لهذا الفرق فی ذلک بعد عدم قدرة المکلف علی جمع بین الامتثالین،

آنچه برای ما مهم است این که جمع بین دو امتثال ممکن نیست

ولو فی برهة من الزمان

محال همواره محال است و لو یک دقیقه، یک مورد، داریم و اتفاقی محال نمی شناسد، و لو در یک جا «صل» با «ازل النجاسة عن المسجد» جمع نمی توانم بکنم در همین مورد مثل «صل» و «لا تصل صلاة الجمعه» است.

حال ببینم آیا این دو اصولی بزرگوار از هم جدا می شوند یا نه؟

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .